



والاترین مرحله شکوفائی

دودمان غوری

«۳»

از

مهندی روشن ضمیر

(دکتر در خاورشناسی)

از : مهدی روشن ضمیر
(دکتر در خاورشناسی)

والاترین مرحله شکوفائی

دودمان غوری

در این هنگام که قطب الدین و اختیارالدین در هندوستان سرگرم تاخت و تازهای چشمگیر خود بودند، چنانکه گذشت، معزالدین در جنگ با قراختائیان شکست سختی خورده و سپاهیانش تارومار گردیده بودند شکست معزالدین در اندخود چنان فلاکت بار بود که اعتماد بیشتر سرکردگان و سران ارتش وی از او سلب شده بود و همانطورکه در بالا بدان اشاره شد، یکی از این سران لشکری بنام ایبک بال از میدان جنگ گریخته با سربازان تحت فرمان خود به مولتان رفت. در آنجا وی امیرحسن حاکم آن شهر را که از طرف معزالدین حکومت میکرد بقتل رسانید و خود بفرماندهی مشغول گردید، آنگاه خبر مرگ معزالدین را انتشار داد و خود بعنوان سلطان پتخت نشست.^{۶۵}

در این حال معزالدین که موقعیت خود را در آن منطقه خطرناک دید، نقشه جنگی بر ضد قراختائیان را بوقت دیگر موکول کرد و در جمادی الثانی سال ۶۰۱ هـ (ژانویه - فوریه ۱۲۰۵ م و ۱۷۶۴ شاهنشاهی) بسوی پیشاور حرکت کرد و از آنجا لشکری برای سرکوب کردن حاکم غاصب به مولتان اعزام داشت و او را بقتل رسانید. معزالدین تا نیمه شعبان همان سال در پیشاور ماند و قطب الدین را پنzd خویش فرآخواند تا با او درباره موقعیت سیاسی و نظامی و تهیه لشکر جدید مشورت کند.

انتشار خبر مرگ معزالدین بهانه‌ای بود برای اقوام مختلف هند تا دست بشورش بزنند. قبایل شورشگر کهوكهر، تیراهی و دیگر قبایل موفق شدند با قیام خود نواحی میان لاهور و مولتان را ناامن کرده از دادن باج و خراج مردم جلوگیری بعمل آوردند. آنگاه با حمله‌ای موفق شدند شهر مولتان را از دست حاکم دست‌نشانده معزالدین خارج سازند.^{۶۶}

در این هنگام تمام فکر و ذکر معزالدین متوجه جبران شکست خود وانتقام کشیدن از قراختائیان بود لذا به محمد بن ابی علی، حاکم دست‌نشانده خود در لاهور و مولتان دستور داد تا مقادیر زیادی نقدینه جهت تمییه سپاه برای او بفرستد. از سوئی چون وی نمیخواست خود را سرگرم زد و خورد با قبائل شورشگر هند کند. به قطب الدین ایبک دستور داد تا آن انقلاب را خاموش سازد.

آنگاه در اواسط ماه شعبان پیشاور را ترک کرد و در اول ماه رمضان آن سال (۶۰۱ هجری قمری = ماه مارس ۱۲۰۵ م – ۱۷۶۳ شاهنشاهی) به غزنه رسید و پس از گذشت زمان لازم دستور آماده باش سپاه جهت جنگ با قراختائیان را صادر کرد. موعد لشکرکشی ماه شوال سال نو تعیین شده بود.^{۶۷}

قبیله کهوكهر در رأس سایر قبایل هند بشدت انقلاب خود برضد حکام دست‌نشانده معزالدین افزودند و گذشته از آنکه از دادن باج و خراج خودداری میکردند، خواستار خروج بیگانگان از نواحی مولتان و لاهور نیز بودند.^{۶۸}

66— Mojumdar, p. 124/Haige, vol. III, p. 47 ff.

67— ابن اثیر ج ۱۲ ص ۲۰۹ / نظامی، حسن: تاجالمائیر ص ۲۷

68— همان منابع و محققین ۴۹-۴۷ pp Vincent, part II, p. 236/Haige, vol. III,

حاکم لاہور و مولتان و خامت اوضاع را به معزالدین اطلاع داد و لزوم حضور وی در هند را به اوگزارش کرد. در این میان خط اصلی ارتباط میان لاہور و غزنی نیز قطع شده، بیشتر مردم با شورشیان همگام شده و کار انقلاب پمراحل خطرناکی رسیده بود. بهاءالدین سردار مولتان جهت خوابانیدن شورش دست به حمله ای زد ولی شکست سختی خورده بازگشت. بار دیگر دست به حمله زد و این بار هم با از دست دادن سر بازان زیادی شکست خورده و ناکام بمقر خویش عقب نشینی کرد.

در این موقع معزالدین که وضع هندوستان را خطرناک دیده و از پیروزیهای قبایل شورشی و بویژه قبیله‌های کم و کمر و تیراهی آگاه گردیده بود، تصمیم خود مبنی بر حمله مجدد به قراختائیان را بتعویق انداخت و در پنجم ربیع الاول سال ۱۶۰۲ (۱۲۰۵ م- ۱۷۶۴ شاهنشاهی) غزنی را یقصد هندوستان ترک کرد.

معزالدین در این حمله به هندوستان نظر دیگری غیر از سرکوبی شورشیان نیز داشت و آنهم جمع‌آوری مجدد وجوه نقد برای تقویت سپاه بود یا بگفته عظام‌الملک جوینی: «بغزای هند مایل شد تا مرمت احوال خدم و حشم کند...».

معزالدین بزودی با سپاهیان فراوان به سرزمین هند رسید و در ناحیه میان دورود سدرا Sodra و جhelum^۱ بادشمنان رو برو گردید.

۶۹- ابن‌الثیر ج ۱۲ ص ۱۲۰ / خواندمیر ج ۲ ص ۶۰۷ / جوینی ج ۲ ص ۵۸ /

هندوشاہ ص ۵۹

۷۰- جوینی ج ۲ ص ۵۸ و همچنین Vincent, p. 236

۷۱- جhelum یکی از پنج شعب رود سند میباشد (حکمت: سرزمین هند ص

۳۱۰) و همچنین ابن‌الثیر ج ۱۲ ص ۱۹

جنگ میان معزالدین و قبایل شورشی نزدیک به یک ماه طول کشید. مردان قبیله که که با رشادت فراوان می‌جنگیدند و نزدیک بود شاهد پیروزی را در آغوش بگیرند ولی با آمدن قطب الدین به کمک معزالدین روحیه آنها ضعیف شد و دچار شکست سختی گردیدند. پس از این شکست عده بسیار زیادی از مردان قبیله که باشد به اسارت درآمدند و بقیه آنان برای نجات خویش به جنگلی فرار کردند ولی سپاهیان معزالدین و قطب الدین اطراف آن جنگل را محاصره کرده و درختان را به آتش کشیدند. سربازان فراری با این وضع وحشتناک در لابلای درختان سوخته جان خود را از دست دادند.^{۷۲}

دسته‌هایی از مردان قبیله مذبور که از معركه بدور بودند از این مرگ وحشتناک نجات یافته تحت فرمان پسر رای که که باشد و یکی دیگر از سرداران خود بنام Bakar^{۷۳} به قلعه نظامی سالت Range که در دست این دانیال نامی بود، پناه برداشتند.

معزالدین روز بعد به این دژ نیز حمله کرد و آنجا را متصرف شد. ساکنان هندوی آن قلعه نیز بدون هیچگونه برخوردي تسليم گردیدند.^{۷۴}

این پیروزی نیز برای معزالدین غنایم و ثروت هنگفتی به

۷۲- این جنگ در روز پنجم شنبه ۵ روز مانده به آخر ربیع الثانی رخ داده است و بطوریکه این اثیر مینویسد عده‌ای از اسیران را در مقابل دریافت یک دینار رکنی برای هر پنج نفر بفروش میرسانیدند (ابن‌اثیر ج ۱۲ ص ۲۱۰) و همچنین Mojumdar, p. 124/Haige, vol. III, p. 48

۷۳- نظامی حسن: تاج‌المأثر ص ۹۱-۹۰ / ابن‌اثیر ج ۱۲ ص ۲۱۱

ارمنان آورد.^{۷۴} وی در اواخر ماه ربیع‌الثانی سال ۶۰۲ هـ (۱۷۶۴ شاهنشاهی) به لاهور بازگشت و تا ۱۶ رجب در آنجا توقف کرد. معزالدین که هنوز در فکر انتقام کشیدن از قراختائیان بود از آنجا پیامی برای بهاءالدین سام فرمانروای بامیان فرستاد و دستور داد تا سربازان خود را برای جنگ بزرگ با قراختائیان آماده ساخته عده‌ای را مأمور ساختن پلی برای عبور سپاهیان کند. آنگاه خود با آمادگی کامل بقصد تنبیه قراختائیان بسوی غزنی رهسپار گردید.

در میان راه در محلی بنام دامیاک Dhamiak^{۷۵} چادرهای اردو برآفرانسته شد. چادر سلطنتی معزالدین بمنظور اطمینان بیشتر در کنار رود قرار داشت و بهمین سبب‌هم آنسوی را بدون نگهبان باقی نهادند.

در روز سوم شوال ۶۰۲ هجری قمری (ماه مارس ۱۲۰۶ م ۱۷۶۴ شاهنشاهی) چهار نفر از فدائیان اسماعیلیه و یا بقولی از مردان قبیله کهوهکهر، از سوی آب یعنی از محلی که نگهبان نداشت به داخل چادر معزالدین رفته او را بقتل رسانیدند.

در مورد قتل معزالدین عقاید متضادی وجود دارد. عده‌ای نوشتند که این کار بدست افرادی از قبیله کهوهکهر صورت گرفته

^{۷۴} - غنائمی که معزالدین در این سفر بدست آورد به اندازه‌ای زیاد بود که ضرب المثل شده است. سهم جلال الدین بامیانی پس از تقسیم آن بالغ بر ۲۵۰ بار شتر از طلا و جواهر بوده است. رک. جوزجانی ج ۱ ص ۴۰۸ و همچنین Haige, vol. III, p. 48-9

^{۷۵} - دامیاک کنونی واقع در سواحل رود باکرالا Bakrala یا Sindhu در نزدیکی جهم قرار داشته است. جوینی ج ۲ ص ۵۸ و خواندمیر ج ۲ ص ۶۰۷ این نام را «حیلی و دمنک» نوشتند و ابن‌الثیر (ج ۱۲ ص ۲۱۲) آنرا «دمیل» ذکر نموده . همچنین رک Vincent, p. 236/Haige, p. 48

ولی بررسی های جدید نشان داده است که به احتمال نزدیک به یقین قاتل ها از فدائیان اسماعیلیه بوده اند. جریان سیاسی آن زمان نیز این عقیده را تقویت می کند چون مدتها بود که زدو خورد میان پیروان فرقه اسماعیلیه و سران غوریان بویژه علاء الدین محمد متولی غور و دست نشانده معزالدین در جریان بود و در این زمان یکی از سرداران معزالدین نیز در کوهستانهای غور بسرکوبی عده ای از آنها مشغول بود.^{۷۶} به عنین علل میتوان دریافت که پیروان فرقه اسماعیلیه بمنظور گرفتن انتقام و پیشرفت کار خود با کمک افرادی از قبیله که هوکمر در صدد قتل وی برآمده اند. امرا و سران نظامی معزالدین با همکاری مویدالملک وزیر، بدون آنکه خبر مرگ او را انتشار دهنده، یس از آنکه زخم های پیکر

۷۶- حسن نظامی مینویسد که قاتلان از مسلمانان بوده اند. ابن‌ائیر آنها را از قبیله که هوکمر دانسته و احتمال میدهد که «فرقه اسماعیلیه نیز بوده اند. جوزجانی نیز آنها را «فدائی ملاحده» نوشته است.

برای کسب آگهی بیشتر رک ابن‌ائیر ج ۱۲ ص ۲۱۳-۲۱۲ و ۱۸۹ / فدائی ج ۱ ص ۲۲۲ / حسن نظامی: تاج‌المائز، کلکته ۱۹۵۳ ص ۹۰ بعد / هندو شاه، ص ۶۰ / جوزجانی ج ۱ ص ۴۰۳ / مستوفی، حمدالله ص ۴۰۷ / جوینی ج ۲ ص ۵۸-۹ / خوافی ج ۲ ص ۲۸۰

درباره زدو خورد و اختلافات میان اسماعیلیه و علاء الدین محمد بن ابی علی متولی غور رک ابن‌ائیر ج ۱۲ ص ۱۸۹ / هاجسن، گ.س. : فرقه اسماعیلیه ترجمه فریدون بدراهی، چاپ تهران ۱۳۴۶ ص ۲۹۳ / حبیب‌الله، ع.ب.م: بنیاد حکومت مسلمانان در هند چاپ لاهور ۱۸۱۵ ص ۷۹ نسوی ، که چندی پس از این حادثه با سران اسماعیلیان گفتگو کرده است. چندین می نویسد که آنها مدعی قتل معزالدین بوده و گفته اند که «شهاب‌الدین غوری را برولاعسلطان کبیر کشتبیم» رک نسوی، محمد خرنبزی زیدری : سیرت جلال‌الدین مینگبرنی ترجمه فارسی از مرجم مجہول چاپ تهران ۱۳۴۴ ص ۲۳۱ و همچنین

Mojumdar, p. 124-5/Haige, III, p. 48-50/Vincent, p. 236/

Trille, S. 418/Encyclopaedia Britannica, vol. 10, Chicago, London, Toronto 1768, printem in U.S.A. 1959, p. 322f.

بیجانش را دوختند آنرا درون ملحفه‌ای پیچیده در تخت روانی از راه کرمان (Karaman) بسوی غزنی حرکت کردند و در آنجایگاه سپردهند.^{۷۷}

پس از مرگ معزالدین غوری متصرفات وی در هندوستان بدست قطب الدین ایبک، که در روز سه‌شنبه هیجدهم ذیقعده ۶۰۲ هـ (۱۷۶۴ شاهنشاهی) در لاہور بتخت نشسته بود و نخستین سلطان ترک نژاد هندوستان محسوب می‌گردد، افتاد.^{۷۸} غیاث الدین محمود (۶۰۷ تا ۶۰۲ هـ = ۱۲۰۶-۱۰ میلادی).

هیچیک از تاریخنویسان ذکری از تاریخ تولد و دوران جوانی غیاث الدین محمود نکرده‌اند ولی از قرائی میتوان نتیجه گرفت که وی بعد از سال ۵۶۲ هجری قمری (۱۷۲۵ شاهنشاهی) و قبل از سال ۵۶۹ هـ (۱۷۳۲ شاهنشاهی) بدنیا آمده است.^{۷۹} این شاهزاده یقیناً تحصیلاتش را در دربار پدر و در خوریک شاهزاده بپایان رسانیده بود.

در بار غیاث الدین محمد پدرش مرکز تجمع دانشمندان بوده است و در این محیط به غیاث الدین محمود علم رهبری و مدیریت و دانش جنگی آموخته و حتی اوراد عملیات جنگی بر ضد خوارزم شاه نیز شرکت داده بودند.^{۸۰}

غیاث الدین محمود پس از مرگ پدر تصاحب تاج و تخت

77— Mojumdar, p. 125

78— Rawlinson, H.G.: India a short cultural history, London 1937, p. 224/
Scerrato, S. 130 هندوشاه ص ۶۱-۶۳ / بکری ص ۳۵

79— پذروی در این زمان ازدواج کرده بوده است (رک جوزجانی ج ۱ ص ۳۵۷)

۸۰— جوزجانی ج ۱ ص ۳۷۳

غوررا حق خود میدانست ولی عمویش معزالدین تنها حکومت شهرهای بست، فره و اسفزار را به او واگذار کرد.^{۸۱}

پس از کشته شدن معزالدین، گروههای مختلف خانواده سلطنتی غور حکومت نواحی مختلف غوررا میان خود تقسیم و هریک در بخشی از آن سرزمین بحکومت نشسته ادعای سلطنت نیز کردند.

حکومت فیروزکوه را ضیاءالدین ابوعلی (داماد غیاث الدین محمد)، بست و اسفزار و فره راغیاث الدین محمود، هرات رآلپ غازی و حکومت متصرفات هندوستان راقطب الدین ایبک بدست گرفت و از آن پس بسبب اختلافاتی که میان آنها بروز کرد همه‌ی آن مناطق گرفتار آشوب شد و رو بودرانی نهاد و بالنتیجه موجبات سقوط خاندان سلطنتی غوریان نیز فراهم گردید.^{۸۲}

اختلاف نامبرده بلا فاصله پس از قتل معزالدین در دمیک و به هنگام حمل جسد او بوجود آمد بود یعنی سران کشوری و لشکری معزالدین که جسد او را به غزنه میبردند از همان آغاز کار بر سر مسئله جانشینی وی دچار اختلاف و به سه دسته تقسیم شده بودند. عده‌ای، که بعضی از امراء ترک نیز جزو آنها بودند، از غیاث الدین محمود پشتیبانی میکردند. دسته‌ای سلطنت غوررا حق بهاء الدین محمد سام بامیانی میدانستند^{۸۳} و بالاخره دسته سوم که سربازان ترک بودند بطریقی تاج الدین یلدوز درآمده و از وی جانبداری

۸۱- ابن‌الثیر ج ۱۲ ص ۲۲۲ / جوزجانی ج ۱ ص ۷۲-۳۷۲

۸۲- رک جوزجانی ج ۱ ص ۳۶۹-۳۷۱ / ابن‌الثیر ج ۱۲ ص ۲۱۴ و ۲۱۷ / جوینی ص ۶۱ / مستوفی، حمدالله ص ۴۰۷ / هندوشاه ص ۶۳-۶۰

۸۳- ابن‌الثیر ج ۱۲ ص ۲۱۴ / جوزجانی ج ۱ ص ۳۸۹ / مستوفی ص ۴۰۷

^{۸۴} میکردنند.

در این حال اختلاف میان طرفداران غیاث الدین محمود و بهاء الدین سام بامیانی بسیار شدید شده بود و هر یک نامه‌هایی به آن دونفر نوشته درآخذ تصمیم جدی تحریکشان میکردنند.

بهاء الدین محمد سام که در زمان غیاث الدین محمد و معزالدین با تصرف بلخ و ترمذ برای خود اعتباری کسب کرده بود، بتحریک طرفداران خویش از بامیان حرکت کرد و بمنظور رسیدن بتخت و تاج و بدست آوردن خزانه مملو از جواهرات معزالدین بسوی غزنه رهسپار گشت ولی در راه بسبب عارضه شکم درد بدرود حیات گفت. مرگ وی ۱۹ روز پس از کشته شدن معزالدین یعنی در ۲۲ شعبان ۶۰۲ هجری قمری (۱۷۶۴-۵ شاهنشاهی) و در محلی بنام گیلان نزدیک غزنه اتفاق افتاد. بهاء الدین به هنگام مرگ پسران خود علاء الدین محمد و جلال الدین را بنزد خویش خواند و پس از آنکه علاء الدین را بجانشینی خویش گماشت و صیت کرد که لشکرکشی بسوی غزنه متوف نشود.

^{۸۵}

در این میان، همانطورکه اشاره شد، در راه دمیک به غزنه، میان سران سپاه و امرای غوری بخصوص با دخالت افسران ترک پرس مسئله جانشینی، بویژه محافظت خزانه، همچنین مسیر راه

۸۴- معزالدین در زمان فرمادروانی، غلامان ترک را در سپاه خود وارد کرده مقامات مهمی به عده‌ای از آنها داده بود. چنانچه بتوان نوشته‌های جوزجانی را باور داشت معزالدین گفته بوده است «دیگر سلاطین را یک فرزند و یادو فرزند باشد مراجندین هزار فرزند است یعنی بنده گان ترک که مملکت من میراث ایشان خواهد بود بعد از من خطبه ممالک با اسم من نگاه خواهد داشت...» (جوزجانی ج ۱۱-۱۰۴) همچنین رک هندو شاه ص ۶۳ / فدائی ج ۱ ص ۲۳۴ بعده

۸۵- جوزجانی ج ۱ ص ۳۸۹ / ابن‌الیسر ج ۱۲ ص ۱۸-۲۱۷ / مستوفی، حمدالله ص ۴۰۷

اختلاف افتاده بود. سران غوری اصرار داشتند که جسم معزالدین و خزانه را از راه مکران بگزنه ببرند و قصدشان از این نقشه آن بود که بهاءالدین محمد سام از بامیان که فاصله نزدیکی با مکران داشت بتواند به آسانی به آنها ملحق شده خزانه را تصاحب کند ولی سران ترک نیز که از نقشه رقبای خود آگاهی داشتند راه دیگری پیشنهاد کردند و بفکر آن بودند که راه سوران و کرمان به غزنه را انتخاب کنند. البته منظور این دسته هم آن بود که حاکم کرمان تاج الدین یلدوز به خزانه دسترسی یافته و آنرا بچنگ آورد. عده‌ای هم نامه‌هایی به غیاث الدین محمود نوشتند و او را برای بdst آوردن خزانه و تاج و تخت به غزنه خواستند.

بالاخره پس از مذاکره‌ها و مجادلات زیاد سران غور و همچنین خواجه مؤیدالملک وزیر، تسلیم قدرت سران ترک گردیده خزانه را در اختیار آنها نهادند سپس از راهی که آنها انتخاب کرده بودند حرکت کردند و به کرمان رسیدند.^{۶۷}

پس از توقف بسیار کوتاهی مجدداً جنازه را حرکت دادند و بالاخره در بیست و دوم شعبان سال ۱۰۲ هجری قمری = (۱۲۰۶ م) براین با ۱۷۶ شاهنشاهی) به غزنه وارد شدند.^{۶۸} دو روز بعد علاء الدین محمد و جلال الدین (علی) پسران بهاء الدین محمد سام بامیانی نیز بنا به وصیت پدر و با یاری چند نفر از امرای غور از جمله سپهسالار سلیمان شیث و سپهسالار

۶۷- ابن‌الثیر ج ۱۲ ص ۲۱۵ و جوزجانی ج ۱ ص ۴۰۸ / مفتی علی‌الدین مولف عبرت نامه درباره خزانه معزالدین نوشتند است «... خزانه بسیار از طلا و نقره و جواهر از اواز باقی ماند. از آن جمله پانصدمن الماس... باقی اموال ازین قدر قیاس باید کرد...» (عبرت نامه ج ۱ ص ۱۳۲) هندو شاه ص ۶۰: «... خزانه که چهار هزار شتر بار بود...»

۶۸- ابن‌الثیر ج ۱۲ ص ۲۱۵ و ۲۳۳ / جوزجانی ج ۱ ص ۳۸۹ و ۴۰۸

خوش به غزنه رسیدند. در آنجا علاءالدین محمد بتخت نشست و امرای غوری و ترک نیز با او بیعت کردند. پس از مراسم تاجگذاری علاءالدین خزانه معزالدین را با برادر تقسیم کرد. سهم هریک از آنها دویست و پنجاه بار شتر زر و جواهر و مقدار بسیار زیادی نقدینه و ظروف طلا و نقره بود.

جلال الدین پس از گرفتن سهم خویش بسوی بامیان بازگشت.

چندی بعد مؤیدالملک وزیر و امیرای ترک در صدد مخالفت با علاءالدین محمد برآمده با نوشتن نامه‌هایی از تاج الدین یلدوز خواستنده به غزنه روی آورد. وی نیز که از مدت‌ها پیش در فکر بست آوردن قدرت بیشتر و سلطنت بوده و طرفداریش از غیاث الدین محمود نیز ظاهری بود، با دلی شاد بسوی غزنه حرکت کرد (پنجم رمضان). علاءالدین چون نیروی برابری را در خود سراغ نداشت بطرف بامیان روانه شد. تاج الدین یلدوز به غزنه وارد شد ولی بزودی در نتیجه حمله جلال الدین، که بكمک برادرش برخاسته بود ناچار شد آن شهر را ترک کند. جلال الدین بار دیگر برادرش را بحکومت غزنه منصوب کرد و بازگشت.

تاج الدین بار دیگر چون علاءالدین را رقیب خود نمیدانست از کرمان به غزنه حمله آورد. در این حمله وی ناچار شد که مدت چهارماه شهر را در محاصره قرار دهد. جلال الدین مجدداً برای نجات برادر رهسپار غزنه گردید ولی این بار در نزدیکی غزنه از تاج الدین شکست خورد و به اسارت وی درآمد. تاج الدین بزودی غزنه را متصرف شد و پس از قراردادی که با دو برادر بست آنها را به بامیان فرستاد.

در بامیان مدتی بعد میان دو برادر مزبور اختلاف افتاد و علاءالدین بحال قهر برادر را ترک کرد و به دربار سلطان محمد

خوارزمشاه رفت ولی موفق نشد از وی کمکی دریافت کند .
چندی بعد خوارزمشاه از ضعف غوریان استفاده کرد و با میان را از دست آنها خارج ساخت .

علاءالدین بزوی بدرود حیات گفت و جلال الدین نیز در جنگی بدست محمد خوارزمشاه بقتل رسید .^{۸۸}

غیاث الدین محمود قدرت و تهور لازم را برای سرکوب کردن شورشی که بلا فاصله پس از مرگ معزالدین آغاز گردیده بود نداشت ولی بخت نیک و حسن تصادف نقش عمدہ ای در نشستن او بفتح سلطنت بازی کرد، به این معنی که رقبای وی طی زد و خورد با هم ضعیف شدند و خطری از جانب آنان احساس نمیشد . امرای ارتشی غور نیز بخاطر احترام پدرش در صدد حمایت از او برأمدہ بودند . فرماندهان ارتشی ترک نژاد هم بهمان ترتیب، عده ای بخاطر احساس تعهدی که نسبت بفرزند رهبر بزرگشان داشتند و برخی بجهت داشتن فرماندهی ضعیف، به پشتیبانی او درآمدند .

تاج الدین یلدوز از مدتها پیش ظاهراً خود را طرفدار غیاث الدین محمود نشان میداد تا سرپوشی به روی نیت های خود در مورد تصرف غزنه گذاشته باشد . غیاث الدین محمود به اقدامات تاج الدین یلدوز و خواجه مؤید وزیر اعتماد کرد و تا افتادن غزنه بدست تاج الدین هیچگونه اقدامی بعمل نیاورد .

غیاث الدین محمود ، سرمست از شکست رقبای سر سخت خود یعنی علاء الدین و جلال الدین با میانی و مغرور از حمایت امرای غور و فیروزکوه ، در دهم رمضان سال ۶۰۲ هجری قمری

-۸۸- جوزجانی ج ۱ ص ۳۹۱ و ۴۰۸ تا ۴۱۰ / ابن‌اثیر ج ۱۲ ص ۲۱۴ ببعد / غفاری قزوینی ص ۱۴۳

(۱۹ آوریل ۱۲۰۶ م و ۱۷۶۴ شاهنشاهی) در شهر بست پتخت سلطنت جلوس کرد و بلا فاصله پس از آن مراسم به فیروزکوه پایتخت غور رفت و بمحض ورود به مسجد جامع شهر رفته نماز گذارد^{۸۹} آنگاه دستور داد تا دو همای زرین و زنجیرهای طلائی که معزالدین سام از سفر هند با خود آورده و هدیه کرده بود به سر در مسجد جامع آویزان کردند.^{۹۰}

یکی دیگر از کسانی که آرزوی رسیدن بسلطنت را در سر میپرورانید علاءالدین محمد (ملک علاءالدین که قبلًا ضیاءالدین نام داشت) بود. نامبرده پسر عمومی معزالدین وغیاث الدین محمد بود و آنها همیشه به او احترام فراوان می‌گذاشتند. در زمان سلطنت این دو وی مدتها حکمران نیشاپور بود و پس از مرگ معزالدین بحکومت فیروزکوه، زمین داور و غرستان رسیده بود.^{۹۱} هنگامیکه غیاث الدین محمود بسوی فیروزکوه میرفت، وی در صدد دفاع و جنگ برآمد ولی پس از آنکه شکست خورد ناچار شد فرار کند. سپاهیان غیاث الدین او را تعقیب کردند و در نزدیکی سرپل مرغاب او را گرفته بفرمان غیاث الدین در قلعه اشیار غرستان زندانی کردند.^{۹۲}

-۸۹- ابن‌الثیر ج ۱۲ ص ۲۲۳ / جوزجانی ج ۱ ص ۲۷۳ / جوینی ص ۶۲ / هندوشاہ ص ۶۳

-۹۰- بعدها زمانی که مسجد جامع فیروزکوه توسط سیل خراب شد آن اشیاء کرانبها را به هرات برداشت و در مسجد جامع هرات نصب کردند. (جوزجانی ج ۱ ص ۳۷۵)

-۹۱- برای اطلاع بیشتر درباره ضیاءالدین (علاءالدین محمد) را ک جوزجانی ج ۱ ص ۳۶۹ ببند

-۹۲- ابن‌الثیر ج ۱۲ ص ۲۲۴ / جوزجانی ج ۱ ص ۳۷۱-۳۷۳ / جوینی ص ۶۲ علاءالدین محمد تا پایان زندگی غیاث الدین محمود در زندان بسر می‌برد آنگاه توسط علاءالدین آنسز حسین از زندان آزاد گردید (جوزجانی ج ۱ ص ۳۷۱)

موقعیت سیاسی غیاث الدین محمود پس از این پیروزی در سرزمین غور بهتر شد. وی پس از سرو صورت دادن به اوضاع کشوری در صدد بدست آوردن هرات نیز برا آمد. حاکم هرات حسین خرمیل، که بعد از مرگ معزالدین، تقریباً خود مختار شده بود، در صدد جنگ و دفاع برآمد. بسیاری از مردم هرات طرفدار غیاث الدین محمود بودند ولی موقعیت دست نداد تا وی بتواند از آن امر استفاده کند و حسین خرمیل چون از علاقه مردم هرات نسبت به غیاث الدین آگاه بود خود را طرفدار جدی خوارزمشاه معرفی کرد و با این روش توانست مدتی بحکومت هرات باقی بماند.^{۹۳}

از آن پس شهر هرات زیر نفوذ سیاسی خوارزمشاه قرار گرفت و بالاخره حسین خرمیل نیز از نزدیکی خود با خوارزمشاه سودی نبرد و بفرمان وی کشته شد.^{۹۴}

روابط غیاث الدین محمود با تاج الدین یلدوز

هنگامیکه غیاث الدین محمود از پیروزیها و پیشرفت‌های تاج الدین یلدوز^{۹۵} در نواحی غزنی و شکست بنادران یامیانی بدست وی آگاه گردید، قاصدی همراه با هدیه‌های فراوان به نزدش فرستاده و دستور

۹۳- ابن‌الثیر ج ۱۲ ص ۲۲۸-۲۲۳

۹۴- جوینی ص ۶۷ / ابن‌الثیر ج ۱۲ ص ۲۶۲

۹۵- معزالدین غوری این غلام ترک نژاد را از کودکی خریداری کرده و در دستگاه سلطنتی خود پرورش داده بود. هنگامیکه بسن بلوغ رسید بعنوان سرکرده سربازان و بالاخره به مقام فرماندهی ترقی کرد. وی در تمام جنگهای معزالدین شرکت داشت و برای او شمشیر میزد. برای بدست آوردن اطلاع بیشتر را جوزجانی ج ۱ ص ۴۱۰، ۳۵۵ و ۳۷۳ و هندوشاه ص ۶۳

داد تا از آن پس در غزنه خطابه بنام او خوانده شود.^{۹۶} تاج الدین یلدوز که تا آن زمان خود را طرفدار جدی غیاث الدین محمود نشان میداد، پرده از روی نیات باطنی خود برداشت و از پذیرفتن دستورهای وی خودداری کرد و بزودی قضات و فقهای شهر و همچنین سفیر خلیفه بنام مجده الدین ربیع را بنزه خود احضار و اعلام کرد که از آن ببعد خطبه بنام خود را خوانده میگردد.^{۹۷}

خبر این اقدامات جاه طلبانه و بلندپروازیهای تاج الدین بزودی به گوش غیاث الدین رسید ولی بد لیل آنکه در آن زمان موقعیت وی برای سرکوب کردن تاج الدین مناسب نبود اقدامی بعمل نیاورد.

بهرحال تاج الدین از ماه رمضان تا ذوالحجہ سال ۶۰۲ ه ق (۱۷۶۴ شاهنشاهی) در غزنه توقف داشت و همانطور که شرح آن گذشت چندبار با برادران بامیانی بزد خورد پرداخت و پس از پیروزیهای پی در پی موفق شد در آن حدود قدرتی بدست بیاورد و بالاخره خود مختاری خویش را اعلام کرد و حتی بغير از خواندن خطبه بنام خویش دستورداد تا سکه هایی هم بنامش ضرب کنند.^{۹۸} غیاث الدین که تاکنون با تاج الدین یلدوز با مناعات و مماشات رفتار میکرد،^{۹۹} ناچار شد، پس از آنکه مخالفت و قیام وی رسمیاً

۹۶— ابن‌الایرج ۱۲ ص ۲۳۳ و ۲۴۷

۹۷— همان منبع ص ۲۴۷

98— Thomas, E.: The chronicle of Pathan kings of Delhi, London 1871

برای کسب اطلاع درباره چندسکه از تاج الدین یلدوز رک: اعظمی سنگسری، چراغعلی در نشریه برسیهای تاریخی شماره ۳ سال هفتم ۹۹— غیاث الدین محمود در آغاز کار چون قدرت کافی نداشت ناچار بود با تاج الدین یلدوز، که یکی از غلامان دربار عمویش بود، رفتاری خوش و دوستانه داشته باشد لذا بگفته جوزجانی فرمان حکومت غزنه را برای وی فرستاده بوده است. البته اگر جوزجانی مینویسد: «سلطان غیاث الدین محمود جواب فرمود که

اعلام شد ، برای سرکوبی او با قطب الدین ایبک نایب السلطنه معزالدین در هندوستان ، تماس گرفته اورا با خود برضد تاج الدین همراه سازد .

قطب الدین ایبک در پاسخ نامه‌ی غیاث الدین بوی توصیه کرد که باستی برای نتیجه گیری کامل دردفع تاج الدین ، نظر خوارزمشاه را نیز بسوی خود جلب و بادرخواستهای وی موافقت کند . از این‌رو غیاث الدین با خوارزمشاه مناسبات دوستانه برقرار کرد و همین امر باعث شد که وی ، چنان که انتظار آنرا داشت ، با خواسته خوارزمشاه موافقت کرده قسمتی از مستملکات خود را در اختیار او بگذارد .

چندی بعد یعنی در ماه جمادی‌الاول سال ۶۰۳ هـ (دسامبر ، ژانویه ۱۷۶۵-۱۲۰۶ میلادی ، ۶ شاهنشاهی) هنگامیکه خوارزمشاه در هرات بود ، غیاث الدین محمود قاصدی نزداو فرستاد . خوارزمشاه در پاسخ نامه‌ای همان‌ها علامه کرمانی به فیروزکوه ارسال داشت ^{۱۰۰} و وعده همه‌گونه مساعدت و همراهی داد .

از قرار معلوم موقعیت سیاسی و نظامی غیاث الدین محمود در آن‌زمان خیلی اسفناک بوده است چون بلا فاصله پس از رسیدن نامه ورسoul خوارزمشاه وی مقدار هنگفتی هدیه از جمله گوهرهای گران‌بها ویک پیل سفید به دربار وی فرستاده است .

طبق قراری که میان کرمانی نماینده خوارزمشاه و غیاث الدین محمود بسته شد ، توافق بعمل آمد که متحداً اقداماتی برضد تاج

^{۱۰۰} تخت پدر و حضرت فیروزکوه و ممالک غور اولی تر و آن مملکت مر شمار افرمودم و تخت غزین را به‌حواله او کرد ... » مسلمان جنبه تعارف داشته و غیاث الدین خیال تاج بخشی نداشته و تنها منظورش اعطاء حکومت غزنه بوده است و بس . رک جوز جانی چ ۱ ص ۴۱۲

- جوینی ص ۶۵ / مستوفی ، حمدالله : تاریخ گزیده ص ۴۰۸

الدین به عمل آورند و پس از فتح غزنی گنجینه و خزانه موجود در آن شهر را میان خود تقسیم کنند.^{۱۰۱}

توافق و همکاری غیاث الدین محمود و خوارزمشاه همانند آب سردی بودکه روی آتش حرص و غرور و جاه طلبی تاج الدین ریخته باشند و مسلماً بهمین سبب ناچار شد با برادران بامیانی رفتاری دوستانه برقرار کند یعنی تاج و تخت آنها را در اختیارشان بگذارد و مزاحمتی برایشان ایجاد نکند.

تاج الدین بزودی برای ترساندن غیاث الدین به تگینا باد و بست حمله برد و آن نواحی را اشغال کرد. غیاث الدین نیز «ای دکز» را که یکی از سرداران معزالدین بوده و سپس در زیر فرمان قطب الدین ایبک خدمت میکرد بسوی غزنی روانه ساخت. سردار نامبرده طبق فرمان حمله بسوی غزنی را پیش گرفت و آن شهر را در رجب سال ۶۰۳ هـ - (۱۲۰۷ م و ۱۷۶۶ شاهنشاهی) بتصرف آورد و دستور داد تا خطبه را بنام خلیفه و غیاث الدین محمود بخوانند.^{۱۰۲}

تاج الدین بمنظور حفظ حکومت و موقعیت خویش بتکا پوافتاد و چون میدانست که برای این کار و بیویژه فرمانروایی در غزنی، در دست داشتن سرزمینهای مجاور آن شرطی لازم میباشد، در سال ۶۰۵ هـ (۱۷۶۷ شاهنشاهی) به پیروی از روش معزالدین، چند بار از راه سیستان به پنجاب حمله کرد ولی در برابر نیروی نظامی قطب الدین ایبک تاب برای نیاوردوشکست خورد. قطب الدین پیروزی خود را تا فتح غزنی ادامه داد و نواحی اطراف را تامد تا چهل روز به محاصره گرفت ولی بزودی یلدوز موفق شد دوباره به غزنی راه یابد.

۱۰۱- این اثیر ج ۱۲ ص ۲۴۸

۲۰۱- همان منبع ص ۲۵۰

سازمان اسناد و کتابخانه ملی

سالها بعد یعنی به سال ۶۱۲ هـ (۱۷۷۴ شاهنشاهی) هنگامیکه خوارزمشاه، در پی پیشویهاش بسوی غزنی آمد ، تاجالدین از راه سنگ سوراخ بسوی هند فرار کرد و به لاهور رفت . در آنجا پس از مدتی زد و خورد، گرفتار حمله سخت سپاهیان شمس الدین التتمش^{۱۰۳} گردید و اسیر شد. التتمش پس از این پیروزی تاجالدین را بشهر بدایون تبعید و فرمان قتل اورا نیز صادر کرد. جسد تاجالدین در همان شهر بخاک سپرده شد.^{۱۰۴}

ابن اثیر درباره پایان کار تاجالدین یلدوز بنحو دیگری سخن پیش کشیده است و گوید : وی هنگامیکه از غزنی فرار میکرد در لاهور با ناصرالدین قباچه^{۱۰۵} برخورد کرد و لاهور را بتصرف آورد سپس برای حمله به دهلی رهسپار گردید ولی در برابر امیر دهلی بنام التتمش ملقب به شمس الدین ، که از افسران نظامی قطب الدین ایبک بود، قرار گرفت و در جنگ با او کشته شد.^{۱۰۶}

این رقابت‌ها وزد و خورده‌اموقعيتی بس مناسب برای پیشرفت‌های نظامی و سیاسی خوارزمشاه بوجود آورده بود شهر هرات، که پس از مرگ معزالدین ، در دست حسین بن خرمیل بود، بزودی بچنگ خوارزمشاه افتاد یعنی حسین بن خرمیل برای جلوگیری از سقوط

۱۰۳ - برای آگاهی درباره دوران جوانی و کودکی وی رک جوزجانی ج ۱ ص ۴۴۰ بعد و هندوشاه ص ۶۳

۱۰۴ - جوزجانی ج ۱ ص ۴۱۳ و ۴۴۵ / جوینی پایان کار و مرگ یلدوز را به سال ۶۱۱ مربوط داشته چنین نوشته است :

«... در شهر سنه احدی عشره و ستماهه خبر رسید که تاجالدین ایلدوز در غزنه انتقال یافت» رک جوینی ص ۸۵ / خوانند میر ج ۲ ص ۶۴۵ / هندوشاه ص ۶۳

۱۰۵ - برای کسب اطلاع بیشتر درباره این سردار رک جوزجانی ج ۱ ص ۴۱۸ بعده .

۱۰۶ - ابن اثیر ج ۱۲ ص ۳۱۱-۱۲ (وقایع سال ۶۱۲ التتمش همان التتمش میباشد .

حکومت خويش وحمله غياث الدین محمد، دست دوستی و اطاعت بسیار خوارزمشاه در از کرد. وی نيز با گنگ و گان گرفتن پسر حسین بن خرمیل به وی قول همه گونه کمک و ياري داد و در ماه ذوالقعده سال ۶۰۲ هـ (۱۷۶۵ شاهنشاهی) يكى از سرداران خود را همراه سپاهی نسبتاً مجهز به هرات فرستاد.

رسانه شاهزاده مدرسه **رسانه شاهزاده**
مسئله هرات و تلاش برای دردست گرفتن حکومت آن منطقه مهم توسط نيروهای متخاصم، مدت‌ها بطول انجامید و در ضمن آن زد و خوردها چون مردم شهر طرفدار غياث الدین محمد بودند، حسین بن خرمیل نقش سياسی خود را عوض کرد^{۱۰۷} ولی بالاخره موفق نشد کاری انجام بدهد و آخرالامر خوارزمشاه شهر هرات را پس از یازدهماه محاصره، در سال ۶۰۵ هـ (۱۷۶۷ شاهنشاهی) و با غرقاب ساختن حصار شهر بتصريف درآورد.^{۱۰۸}

خوارزمشاه پس از تصرف هرات که از لحاظ موقعیت نظامی مرکز بسيار مهمی بود بمنظور سرکوب کردن قراختائیان و آماده کردن قوای خود، به خوارزم بازگشت.

در اين ميان هرچند شاهزادگان غوري بسبب مشکلات داخلی و وکشمکشهای زياد ضعيف شده بودند و در خراسان حریفي خطرناک برای خوارزمشاه بشمار نمیرفتند ولی طرفداری مردم غور و بویژه اهالی هرات از غياث الدین محمود، موجب ترس و نگرانی وی شده بود. بهمین سبب خوارزمشاه طرحی برای رخنه کردن به فیروزکوه ریخت.

در اين زمان اوضاع و احوال هم‌کاملاً موافق اين نقشه بود.

۱۰۷ - برای آگاهی بيشتر در اين باره رک ابن‌الثير ج ۱۲ ص ۲۲۷ بعد، ۲۴۶ و ۲۶۱ / جويني ص ۶۷

۱۰۸ - جوزجانی ج ۱ ص ۳۰۷ / ابن‌الثير ج ۱۲ ص ۶۲ - ۶۳

علاءالدین آتسن پسر علاءالدین حسین جهانسوز نیز در این میان بفکر تسخیر سرزمین غور افتاد و بمنظوریاری گرفتن از خوارزمشاه در سال ۶۰۷ ه ق (۱۷۶۹ شاهنشاهی) مرکز نفوذ خویش با میان را ترک کرد و به خوارزم رفت. در آنجا بفرمان خوارزمشاه، ملک المجبال الغخان ابی محمد و ملک شمس الدین آتسن حاجب که از بزرگان خوارزم بودند، به یاری علاءالدین برخاستند و با سپاهیان خود به او پیوستند. آنگاه با آن سپاه و سپاهانی که از لشکرهای بلخ، منو، سرخس و رو دبار جمع آوری کرده بودند برای افتاده از راه طالقان عازم فیروزکوه گردیدند. غیاث الدین محمود برای جلوگیری از آنها فیروزکوه را ترک کرد و بمقابله شتافت. در معنی بنام سالوره که در نزدیکی میمنه و فاریاب بود جنگی در گرفت که در آن پیروزی نصیب غیاث الدین محمود گردید.

علاءالدین آتسن و سران خوارزمشاه پس از این شکست سرزمین غور را ترک کردند. خوارزمشاه بسبب درگیریهایی که داشت تا مدت‌ها بفکر جبران این شکست بر نیامد چون بر اثر روابط تیره‌ای که با قراختائیان پیدا کرده بود نمیتوانست در این مورد اقدامی بعمل آورد، لذا صلاح در آن دانست که شکست مزبور را نادیده بگیرد.

شرح مناسبات میان غیاث الدین محمود و خوارزمشاه — تا آنجا که نگارنده آگاهی دارد — تنها توسط جوزجانی ذکر شده است.^{۱۰۹} جوینی در این مورد شرح غیرقابل اعتمادی داده است و بار تولد هم کورکورانه عقیده اورا پذیرفته و نقل کرده است.

جوینی در امر مورد بحث چنین نوشت «... واوسکه و خطبه بالقب سلطان مشرف گردانید...»^{۱۱۰} ولی مدارک و مأخذ

۱۰۹ - جوزجانی ج ۱ ص ۳۷۴

۱۱۰ - جوینی ص ۶۵ و ۸۵

سکه شناسی نشان میدهد که این ادعا نادرست بوده و غیاث الدین محمود هیچگاه بنام خوارزمشاه سکه نزده است و جوزجانی که یعنوان یک مورخ همزمان مطمئن ترین گواه میباشد در این مورد چیزی ننوشته است.

در این میان یعنی در سال ۶۰۶ ه. ق^{۱۱۱} (۱۷۶۸ شاهنشاهی) ملک علاء الدین علیشاہ پسر سلطان تکش بسبب کدورتی که میان او و خوارزمشاه بوجود آمده بود، به فیروزکوه رفت و به غیاث الدین محمود پناه برد.^{۱۱۲}

غیاث الدین محمود مقدم اور اگرامی شمرد و با مهر بانی و رفتاری شاهانه او را پذیرفت.^{۱۱۳}

خوارزمشاه باعجله قاصدی به دربار غیاث الدین محمود فرستاد واز وی تقاضای استرداد برادرش علیشاہ را کرد. جوزجانی در این مورد چنین مینویسد:

«چون سلطان محمود خوارزمشاه را معلوم شد معارف به فیروز کوه فرستاد و در عهده حیات سلطان غازی معز الدین [محمد] میان محمود بن محمد سام و میان محمد تکش خوارزمشاه عهده بود که میان جانبین موافقت و موافقت باشد و با یکدیگر خصم نباشند.»^{۱۱۴}

ولی در حقیقت در زمان معز الدین هیچگاه خوارزمشاه در ماجراهای سیاسی غور دخالتی نداشته است و منابع از این عهده بی-اطلاعند و تنها عهده نامه‌ای که خوارزمشاه با سلاطین غوری بسته پس از فتح هرات بوده است. از طرفی چنانچه عهده‌ی هم وجود

۱۱۱- جوزجانی ج ۱ ص ۳۷۴ «... چون از ملک او چهار سال گذشت...»

۱۱۲- جوزجانی ج ۱ ص ۳۷۴ / جوینی ص ۸۵ / ابن‌الثیر ج ۱۲ ص ۲۶۵

۱۱۳- ابن‌الثیر ج ۱۲ ص ۲۶۵ / جوینی ص ۸۵

۱۱۴- جوزجانی ج ۱ ص ۳۷۴

داشته این خوارزمشاه بوده که پشت پابه آن زده و به خاک غور تجاوز کرده بوده است.

در هر صورت اوضاع آن زمان چنان بودکه غیاث الدین محمود مجبور به قبول دستورهای خوارزمشاه گردیده و فرمان داد تا علیشاه را توقيف و در قصر کوهستانی برکوشک زندانی کنند.^{۱۱۵}

همراهان علیشاه که با اوی به فیروزکوه آمده بودند از غیاث الدین تقاضا کردنده اورا آزادکند ولی چون نتیجه‌ای نگرفتند در صدق قتل غیاث الدین محمود برآمدند لذا نقشه‌ای ماهرانه کشیده و در نیمه شب سه شنبه هفتم صفر سال ۶۰۷ هـ (۱۷۶۹ شاهنشاهی) چهار مرد مسلح را به خوابگاه اوی فرستاده بقتلش رسانیدند. روز بعد خبر کشته شدن غیاث الدین محمود بسرعت انتشار یافت. جسد او را ابتدا در قصر وی دفن کردند ولی بعد از مدت زمانی آنرا به هرات برده در محلی بنام گازرگاه بخاک سپردند.^{۱۱۶}

بها الدین سام دوم

با کشته شدن غیاث الدین محمود دوران قدرت و حکمرانی دودمان غوری بپایان رسید. البته سقوط این سلسله شاهان محلی را میتوان از زمان مرگ معزال الدین دانست و دوره کوتاه سلطنت غیاث الدین محمود دوران ضعف این دودمان را بخوبی نشان می‌دهد و توطئه قتل اوی و اجرای آن توسط چند نفر مرد مسلح نمایشگر واقعی این امر میباشد.

۱۱۵- همان منبع ص ۲۷۵

۱۱۶- ابن‌الثیر وجوینی در مورد تاریخ قتل غیاث الدین محمود دچار اشتباه شده‌اند. ابن‌الثیر سال ۶۰۵ وجوینی سال ۶۰۹ را ذکر کرده‌اند (رک ابن‌الثیر ج ۱۲ ص ۲۶۶-۷ وجوینی ص ۱۸۵ وهمچنین خوافی ج ۲ ص ۲۸۶)

۱۱۷- جوزجانی ج ۱ ص ۱۴۲ / مستوفی قزوینی ص ۴۰۸ / ابن‌الثیر ج ۱۲ ص ۲۶۶-۷ / جوینی ص ۸۵ / غفاری قزوینی ص ۱۴۲

پس از قتل غیاث الدین محمود، بزرگترین فرزندش بهاء الدین سام که پسری چهارده ساله بود، در بامداد روز هشتم صفر ۶۰۷ هـ = (۱۲۱۰ ميلادي ۱۷۶۹ شاهنشاهي) بسلطنت رسيد، ولی چون عرفاً صغير بود امرا و بزرگان غور با موافقت قبلی او را بتخت نشانيده اداره امور و سرپرستي او را به مادرش ملکه معزیه محول كردند. پس از مراسم تاجگذاري عده‌اي از سران ترك به تعريک ملکه معزیه چند تن از بزرگان غور را که احتمالاً خيال‌هاي در سر داشتند زنداني کردند. از جمله آنها يكی رکن الدین محمود بود که پس از توقيف بقتل رسيد. ملک قطب الدین تمرانی و ملك شهاب الدین على مادیني نيز از جمله کسانی بودند که توقيف شدند و تحت نظر قرار گرفتند.

پنج روز پس از آنكه اين شاهزاده جوان بتخت نشست، طرفداران و همراهان عليشاه به اميد نجات وی از زندان مجدداً باعث شورش گردیدند ولی توسط محافظان دولتی سرکوبی شدند و قاتلان غیاث الدین نيز که جزو آنها بوده و شناخته شده بودند توقيف شدند و بقتل رسيدند.

ضعف سلطان خردسال جديد و هرج و مرج داخلی زمينه مساعدی برای علاء الدین آتسن پسر علاء الدین حسين فراهم ساخته بود تا برای بدست آوردن سلطنت غور تلاش کند.

خوارزمشاه هم که ميل داشت سلطان غور مطیع و منقاد وی باشد به ملك خان حاكم هرات دستور داد تا به علاء الدین آتسن برای تسخير فيروزکوه ياري دهد.^{۱۱۸}

اما و بزرگان غور برای حفظ پايتخت بفكر چاره افتادند و به اين اميد که شايد بوسيله عليشاه رقيبی برای خوارزمشاه در

دست داشته باشند، او را از زندان آزاد کردند.
 در اواسط ماه جمادی الاول سال ۶۰۷ ه ق (۱۷۶۹ شاهنشاهی)
 علاءالدین آتسز فیروزکوه را به آسانی فتح کرد و از آن پس
 بعنوان دست نشانده و تابع خوارزمشاه تاج فرمانروایی فیروزکوه
 را بسر نهاد. علیشاه از آن موقعیت استفاده کرد و با سرعت هر
 چه تمامتر فیروزکوه را ترک و به غزنی فرار کرد. بهاءالدین سام
 به اتفاق مادر و خواهر و برادرانش توقيف و همراه خزانه‌شاهی
 به خوارزم تبعید گردیدند.^{۱۱۹}

علاءالدین آتسز

علاءالدین آتسز پسر علاءالدین حسین زمانی بدینی آمده بود
 که پدرش باموافقت سلطان سنجر از دربار وی مرخص شده و به
 پایتخت خویش بازگشته بود. هنگامیکه پدرش مردودی هنوز درسن
 کودکی بود و تحت سرپرستی غیاث الدین محمد و معزالدین پرورش
 یافت. وی بهنگام جوانی در زمینه فقه اسلامی تحصیل کرده و کتاب
 مسعودی را حفظ بوده است.

بطوریکه جوزجانی مینویسد، زمانی که معزالدین گرفتار
 قولنج شده بود، عده‌ای از بزرگان غور که ازوی قطع امید کرده
 بودند در صدد برآمدند که در صورت مرگ معزالدین علاءالدین را
 بسلطنت برگمارند. ولی هنگامیکه معزالدین بهبودی یافت.
 اطرافیانش این موضوع را بسمع وی رسانیدند. معزالدین پس
 از تحقیق وقتی از نقشه مزبور و شرکت علاءالدین در آن آگاه شد
 بلافقله اورا از غزنهین به بامیان تبعید کرد. هنگامیکه آتسز به
 بامیان رسید در آنجامورد احترام بهاءالدین سام قرار گرفته و حتی

حکومت یکی از ولایات بامیان را نیز به او بخشید.^{۱۰}

پس از مرگ معزالدین، یعنی هنگامیکه غیاث الدین محمود بسلطنت غزنی رسیده بود، آتسن با کمک گرفتن از خوارزمشاه در صدد برآمد که حکومت غزنی را بدست آورد، ولی چنانچه ذکر شد، دچار شکست گردید و سرزمین غوررا ترک کرد و در انتظار بدست آوردن موقعیت مناسب دیگر روزگاری بسر می برد. در سال ۶۰۷ ه ق ۱۷۶۹ شاهنشاهی هنگامیکه غیاث الدین محمود کشته شد آتسن موقع را مناسب دانسته بار دیگر با کمک گرفتن از خوارزمشاه به فیروزکوه حمله کرد و آن شهر را بتصرف درآورد.

هرچند آتسن تخت و تاج سرزمین غور و فیروز کوه را با کمک خوارزمشاه بچنگ آورده بود ولی بزودی توانست نزد امرا و بزرگان غور برای خود اعتبار و محبوبیتی کسب کند. وی سیاستمداری فابل و شایسته بود و با اطرافیانش بخوبی رفتار میکرد.

روابط وی با خوارزمشاه، همانگونه که انتظار میرفت، خوب بود چون برای خوارزمشاه این مسئله بسیار مهم بود که سلطان فیروزکوه دوست و دست نشانده وی باشد و این امر بیشتر بدانجه است بود که وی بسختی گرفتار زد و خورد با قراختائیان میبود.

هرچند خوارزمشاه نمیتوانست توجه زیادی به اوضاع و احوال سرزمین غورداشته باشد ولی از اقدامات غیردوستانه و خصمانه تاج الدین یلدوز، یعنی کسی که بخاطر تصاحب قلمروی غور پیوسته در تکاپو بود، غافل نشسته و ناچار شد برای جلوگیری از توسعه نفوذ وی، در سال ۶۰۹ ه ق (۱۷۷۱ شاهنشاهی) بسوی بامیان لشکرکشی کند. در آنجا جلال الدین علی سام، فرمانده آن ناحیه را

بقتل رسانید.^{۱۲۱} این اقدام وی دودلیل داشت، یکی آنکه جلال الدین رفتار بسیار دوستانه‌ای بایلدوز داشت و دیگر آنکه بامیان ازنظر سوق الجیشی مرکزی بسیار مهم بنظر می‌رسید و در دست داشتن آن برای وی جنبه حیاتی داشت.

الحاق بامیان به کشور خوارزمشاهی ضربه مهلهکی بود برای تاج الدین یلدوز، بهمین سبب هنگامیکه خوارزمشاه با ردیگر سرگرم زد و خورد با قراختائیان بود موقع رامناسب دانست و در سال ۶۱۱ هـ - ق (۱۷۷۳ شاهنشاهی) لشگری بفرماندهی ملک نصیر الدین حسین امیرشکار، از غزنه به فیروزکوه فرستاد. در جنگی که میان این سردار و آتسز درگرفت، پیروزی نصیب ملک نصیر الدین حسین گردید و در حین زد و خورد ضربات سختی به آتسز رسید و به اسارت درآمد. ملک قطب الدین یکی از سرداران آتسز با حمله‌ای موفق شد آتسزرا از اسارت نجات دهد ولی وی در راه بسبب همان زخم‌ها در محلی بنام سنگه درگذشت.

علاء الدین محمد

پس از کشته شدن آتسز فرمانروایی سرزمین غور بدست یلدوز افتاده بود ولی سرداران و امیران وی گرفتار مخالفت و مقاومت سخت مردم شده بودند و بزودی یکی از شاهزادگان غوری بنام ملک حسام الدین حسین پسر عبدالملک سرزراد موفق شد اداره امور فیروزکوه را بدست آورد.

یلدوز نیز که وضع سیاسی خود را در خطر میدید، با این نقشه که در میان بزرگان غور اعتباری کسب و نظر آنها را نسبت بخود جلب کند، یکی از شاهزادگان غور را نامزد سلطنت غور کرد و در پی آن نقشه علاءالدین محمد را از زندان قلعه اشیار آزاد کرد و به غزنه آورد و در آنجا اورا مورد احترام و تکریم زیاد قرارداد آنگاه پس از انجام مراسم تاجگذاری اورا به فیروزکوه فرستاد.

در این هنگام خوارزمشاه هنوز سرگرم زدو خورد با قراختائیان بود ولی از جریانات فوق نیز غافل نبود. هر چند شکست و کشته شدن آتسیز، سلطان دست نشانده وی، برایش غیرقابل تحمل بود ولی او مردی نبود که در آن موقع حساس دچار احساسات شود و کاری خلاف عقل انجام دهد، لذا بجای آنکه بر ضد سلطان جدید غور مستقیماً اقدامی بکند، نقشه‌ای کشید تا ابتدا تنها رقیب سر سخت و نیرومند خویش یعنی تاج‌الدین یلدوز را از پا در آورد.

خوارزمشاه قبل از هر چیز کوشش کرده تا اورا از طریق سیاسی در فشار قرار دهد و بهمین سبب سفیری نزد او فرستاد و بدون آنکه اورا بجهت تاخت و تازهایش، مورد ملامت قرار دهد، تابعیت بلاشرط اورا خواستار گردید و دستور داد تا خطبه را بنام وی خوانده و سکه هم به اسم او ضرب شود. این امر برای یلدوز بسیار سخت و غیرقابل تحمل بود ولی چاره‌ای جز تسلیم شدن به خواسته‌های خوارزمشاه نداشت چون دیگر یار و یاور و پشتیبانی برایش باقی نمانده بود.

در سال ۶۱۲ هـ - ق (۱۷۷۴ شاهنشاهی) علاءالدین محمد هم که موقعیت یلدوز را در خطر میدید و دیگر امید کمک و پشتیبانی

از او نمیتوانست داشته باشد، به خواسته‌های خوارزمشاه تسلیم شد و فیروزکوه رادر اختیار معتمدان وی نهاد و خود بفرمان خوارزمشاه به خوارزم رفت و پس از مدتی زندگی در آن سرزمین بدرود حیات گفت.

در ضمن این جریانات غزنی گرفتار ناامنی و آشوب شده و ضعف داخلی رژیم یلدوز و اختلافات میان سربازان ترک و غیر ترک وی باعث شده بود که توقعات خوارزمشاه بیشتر گردد. قتلغ تکین سردار و نایب تاج‌الدین یلدوز نیز چون ضعف سیاسی ارباب خود را حس‌کرده بود واز سویی بخوبی میدانست که بزوادی غزنی مورد حمله خوارزمشاه قرار خواهد گرفت، تدبیری اندیشید و در خفا پیغامی برای خوارزمشاه فرستاد و اورا برای تسخیر غزنی دعوت کرد. سلطان نامبرده نیز از این موقعیت سودبرده باسپاهی بسوی غزنی رهسپار گردید و در شعبان سال ۶۱۲ هـ (۱۷۷۴ شاهنشاهی) بدون هیچگونه درگیری آن شهر را بتصرف درآورد. درست در همین موقع علاء‌الدین محمد همشهر فیروزکوه را تحويل کارداران خوارزمشاه کرده بود.

سلطان محمد خوارزمشاه حکومت نواحی غزنی، کابل تانزدیکی رودست و بالاخره فیروزکوه را به جلال‌الدین واگذار کرد و خود مجدداً بسوی ماوراء‌النهر رهسپار گردید.^{۱۲۲}

وی پس از این جنگها و کشمکشها که نتیجه آن نابودی دولت غوری وضعیف شدن نیروی نظامی او بود، بالاخره به پیروزی دست

۱۲۲ - جوزجانی ج ۱ ص ۳۰۹ و همچنین Fletcher, p. 35f./Frayser-Tytler, p. 27

یافت یعنی سرانجام در سال ۶۱۲ (۱۷۷۴ شاهنشاهی) دودمان غوری را منقرض کرد یا بعبارت دیگر، سد محکمی که به سبب در دست داشتن مواضع مرتفع و نیروی بالایمان و وزیده، میتوانست در برابر حمله های مغول پابرجا واستوار بماند و مسلمان کمک موثری برای وی باشد، در هم شکست. با وجود این حوادث و با مرگ علاء الدین محمد، که در بسطام بخاک سپرده شد، دوران سلطنت و فرمانروایی دودمان غوری شنسبی بپایان رسید.

